

قطب سی و دوم

حضرت رحمتعلی شاه شیرازی

صَدْرُ الْعُلَمَاءِ وَ بَدْرُ الْعُرَفَاءِ، الْعَالِمُ الْمُجَرَّدُ وَ الْمُجَلَّلُ الْمُسَدَّدُ، جناب آقای رحمتعلی شاه. نام شریفش حاج زین العابدین و لقب همایونش «رحمتعلی شاه» است. جنابش اصلاً اهل قزوین و تولدش در سال یکهزار و دویست و هشت هنگام توقف والد ماجدش در عتبات در کاظمین روی داده. آنگاه در سال یکهزار و دویست و هفده به معیت پدر و خانواده به شیراز آمده و در خدمت جدّ خود حاج محمد حسن مجتهد به تکمیل علوم نقلی و عقلی اشتغال جست. و چون پس از سالها رنج و زحمت در تحصیل علوم مرسوم آرامش باطنی برایش پیدا نشد و سکینه قلبیه که میخواست در معلومات مکتسبه نیافت، در صدد تحصیل کمالات نفسانی و وصول به طریقه معرفت سبحانی برآمد، و در هر گوشه و کنار که از ابرار و اخیار و اهل معرفت و سالکین طریقت نشانی مییافت به آن سو میشتافت، تا اینکه در سال یکهزار دویست و سی و چهار جناب حاج زین العابدین مست علی شاه شیروانی به امر جناب مجذوبعلی شاه وارد شیراز و در بقعه باباکوهی منزل گزید. اتفاق را روزی جناب رحمت علی شاه با جمعی از طلاب که رفقا و مصاحبین وی بودند، به عزم گردش به آن کوه رفته و به صحن بقعه باباکوهی داخل شدند و مجمعی از فقرا را دیدند که در رأس آنها جناب مست علیشاه نشسته است. آقای رحمتعلی شاه بی اختیار از جرگه رفقای خود جدا و بطرف مجلس فقرا رفت. هرچند رفقا خواستند از رفتن به آن مجمع منعی کنند مفید نیفتاد که جذبۀ من جذبات الرحمن وی را می کشاند. پس از ورود وی به مجمع محبت و ردّ سلام و تحیت، جناب مست علیشاه به ملاطفت و تبسم خطاب به او فرمود:

تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر

وی با حال نیاز جواب عرض کرد:

شمیم نکهت موی تو راحت احرار

حریم حرمت کوی تو جنت ابرار

آنگاه در ضمن صحبت باصرار از جناب مست علیشاه تقاضا نمود که به شهر شیراز تشریف برده و اقامت گزیند. ایان خواهش وی را قبول فرموده، به شیراز تشریف برده رحل اقامت افکند، و آقای رحمتعلی شاه دائماً در خدمت و مصاحبت وی بود و روز به روز بر خلوص و ارادت می افزود، تا بر دست آن جناب توبه و تلقین یافت.

و چون مراتب ارادت و خدمتش نسبت به پیربزرگوار در نهایت درجه و برملأ و بی پرده و روزافزون بود، عاقبت جدّ و پدرش وی را مورد ملامت و عتاب قرار دادند که این همه معلومات

علمی و فضایل اکتسابی که در تحصیل آن زحمت‌ها کشیده و جدیت‌ها نموده‌ای به اندازه سخن این مرد سیاح در نظرت قدر و منزلت ندارد که به سخن وی فریفته شده، خدمتش را دائماً حاضر و آماده‌ای. ما بیش از این معاشرت تو را با وی مصلحت نمی‌دانیم، بایستی از وی دوری گزیده ترک مصاحبتش کنی. وی در جواب آنها گفت: تحصیلات رسمی و علوم ظاهری جز تحصیل ظنّ برایم حاصلی نداشت ولی از فیض معاشرت با این شخص و استماع سخنان معرفت بنیان وی مرتبه یقین برایم حاصل شده است و مسلّم است که پس از حصول یقین عمل به ظنّ روا نیست. آنان چون از توبیخ و تنبیه شفاهی برای ترک مراوده وی با مرشدش نتیجه نگرفتند، جنابش را چهل روز در زیر زمین منزل محبوس نمودند. و چون این عمل هم بلانتیجه مانده، بلکه فراق صوری و آتش مهجوری حرارت و شوق را بیشتر و ارادتش را قوی تر نمود، آزادش ساختند، ولی ابواب معیشت را بر روی آن جناب بستند و مقرری و مرسومی که همه ماهه از پدر داشت بازگرفتند و زندگی وی را بهم زدند. اثاث البیتی که پدر به وی داده بود و جهازیه‌ای که عیالش به خانه او برده بود همه را گرفتند تا زیراندازش منحصر به کهنه حصیری شد. چنان بر وی سخت گرفتند که برای امرار معاش به زحمت و تلاش بود.

و چون مدتی بر این حال گذشت و سال یکهزار و دویست و سی و شش رسید، از شیراز به همدان شتافت و حضور قطب وقت جناب مجذوب علیشاه رسید و مدتی در آستانه آن جناب رحل اقامت افکند، و در ظلّ تربیت وی به مجاهده و ریاضت اشتغال جست. در این اوان عده‌ای از عوام الناس فارس به اغوای ملّانها به شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم فارس گفتند که درویش سیاح شیروانی صوفی و ضالّ و مضلّ است، توقف او در شیراز شیرازه دینداران را از هم می‌گسلد و مردم را به بیدینی می‌کشاند، چنانکه عالمی چون شیخ زین العابدین حاج معصوم را اغوا کرده و در سلک متصوّفه درآورده و چنانش بفریفته که دل از وطن برکنده و عقب بعضی از این طایفه به همدان شتافته است. و شاهزاده مذکور در اثر مذاکرات مزبور عذر جناب آقای شیروانی را از شیراز خواسته وی را با اهل و عیال روانه اصفهان نمود. در طرایق نقل شده که جناب آقای رحمتعلی شاه فرمود: آن هنگام که در همدان معتکف آستان جناب مجذوب علیشاه بودم، صبح یک روز جنابش به حجره‌ام تشریف آورده، فرمود: ای فرزند بحمدالله مجاهدات و ریاضات شما در پیشگاه الهی مقبول و گنج مقصودت بحصول پیوست و مفتاح آن این نامه است که گرفته فوراً عزیمت سفر نمائی و از خوف و خطر راه نیندیشیده، در بند استراحت و آسایش نباشی، تا خود را به حاجی شیروانی برسانی و هر جا وی را یافتی بیدرنگ نامه را به وی دهی و خدمتش را آماده بوده وی را تنها نگذاری که این کار تراست که دور، دور رحمت است، من هم به همین زودی روانه تبریزم و چندانی نگذرد که به کلی از میان برخیزم. بدون تکلم و توقّف دست مبارکش را بوسیده رو به راه آوردم و از توجّه آن حضرت از الوار و اشرار در راه آسیبی ندیدم. هفت روزه به قمشه اصفهان رسیدم. دیدم جناب مست علیشاه تازه به کاروانسرائی ورود فرموده سلام گفته و ننشسته نامه را به ایشان دادم. چون نامه را

خواندند، گفتند: اهل و عیال را به شما سپردم و بدون اینکه دیگر یک کلمه بر آن بیفزایند از کاروانسرا بیرون رفتند. پس از لحظه‌ای جمعی سوار به درون کاروانسرا ریخته جویای جناب مست علیشاه شدند، و چون ایشان را نیافتند مرا گرفتند و در زنجیر کشیدند که تو از محل وی خبر داری. آنگاه با خشونت و اهانت فراوان مرا به دیوان خانه نزد امیر قاسم خان بردند. وی نیز پس از اذیت و آزار بسیار مرا به زندان فرستاد تا اینکه آقا میر محمد مهدی امام جمعه اصفهان از گرفتاری من و بی‌رحمی و ستمگری قاسم خان درباره ام مطلع شده، با جمعی به منزل وی رفته گفت: ای از خدا بی‌خبر این شخص را که حبس نموده و آزار میدهی، می‌شناسی؟ گفته بود: نه، فقط می‌دانم نامش حاج زین العابدین و میدانم که حاج شیروانی کجاست. حاضرین مرا به او معرفی و از محبس مستخلص نمودند و هنگام ملاقات از وضع رقت بارم متأسف و متعجب شدند.

خلاصه جنابش چند روزی در منزل امام جمعه توقف فرموده، پس به طرف شیراز رهسپار و خانواده و عیالات جناب آقای شیروانی را به وطن مالوف رسانید. آنگاه به قمشه اصفهان رفته چند گاهی ساکن آنجا بود. پس از آن به طرف محلات عزیمت فرمود. و در این اوان چون فتحعلیشاه وفات یافته و محمدشاه بسطنت رسید، جنابش برای تعزیت فوت شاه فقید و تهنیت سلطان جدید به تبریز عزیمت فرموده و از آنجا در معیت موکب محمدشاه به تهران تشریف برد. در تهران محمدشاه که نسبت به فقرا ارادت و خلوص داشت فرمان و لقب نایب الصدوری را به نام آن جناب صادر نموده، از حضرتش اشتغال به وظایف آنرا درخواست نمود. حضرتش حسب الامر شاه به فارس مراجعت و وظایف مقررّه نیابت صدارت را به بهترین وجهی اداره و اجرا می‌فرمود، تا اینکه در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه که جناب مست علیشاه رحلت فرمود، چون حضرتش را به خلافت و جانشینی خود تعیین کرده بود، وی بر مسند ارشاد تکیه زد و مدت بیست و پنج سال مستقلاً به هدایت عباد اشتغال داشت. و در سال یکهزار و دویست و هفتاد و شش علاوه بر دو اجازه نامه دستگیری و ارشاد که قبلاً به جناب آقای سعادت علیشاه مرحمت فرموده بود، سومین دستخط و فرمان را مبنی بر تعیین وی به جانشینی و خلافت خود به او مرحمت نمود و در سال یکهزار و دویست و هفتاد و هشت خرقه تهی فرموده به روضه رضوان خرامید.

معاصرین جناب رحمتعلی شاه:

از علماء و حکماء:

۱ - آقای سید جعفر الحسینی مشهور به کشفی

۲ - حاج سید تقی قزوینی

۳ - آقا سید کاظم رشتی

۴ - حاج ملاّ هادی سبزواری

۵ - شیخ مرتضیٰ انصاری

۶ - حاج سید علی شوشتری

۷ - آقا سیدمحمد باقر شفتی

۸ - شیخ محمد حسین صاحب فصول

۹ - شیخ محمد حسن صاحب جواهر.

از منسوبین به عرفان و عرفا در سایر طرق:

۱ - حاج محمد کریم خان کرمانی

۲ - آقا خان محلاتی

۳ - آقا میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی

۴ - آقا جلال الدین مجدالاشرف ذهبی

۵ - حاج غلامرضا شیشه گر

۶ - آقا محمد هادی مرشد شیرازی.

از شعراء:

۱ - میزا همای شیرازی

۲ - حجاب شیرازی

۳ - سحاب شیرازی

۴ - قانی معروف.

از سلاطین و وزراء:

۱ - فتحعلیشاه قاجار

۲ - محمد شاه قاجار

۳ - ناصرالدین شاه قاجار

۴ - حاج میرزا آقاسی

۵ - میرزا تقی خان امیرکبیر.